

## کمک نظریه بر چسب به درک تعدی، تعارض و خشونت در افریقای جنوبی

نویسنده: آبولو رومایر\*

ترجمه: محمدباقر طالبی داریابی

### ۱. نظریه برچسب

امروزه نظریه برچسب، یکی از رایج‌ترین نظریه‌های جامعه‌شناختی درباره انحراف است. به کوتاه سخن، این نظریه بیان می‌دارد که انحراف از فردی سر می‌زند که جامعه او را شخصی منحرف می‌داند و به او برچسب انحراف می‌زند و با همین دید نیز با او رفتار می‌شود. به عبارت دیگر، انحراف ناشی از فردی است که این برچسب جامعه را به خود بقبولاند و بر اساس انتظار جامعه از چنین فردی، عمل کند.

نظریه برچسب - که به تئوری کنش متقابل نیز معروف است - یکی از نظریه‌های فراگردی<sup>۱</sup> است که بر روان‌شناسی اجتماعی انحراف تأکید می‌ورزد. از شخصیت‌های برجسته‌ای که در شکل‌گیری این نظریه نقش داشته‌اند، می‌توان از ادوین لمرت (۱۹۵۱ و ۱۹۷۲)، هربرت بلومر (۱۹۶۹)، آلفرد شوتز (۱۹۶۷)، هوارد بکر (۱۹۷۳)، ایروینگ گافمن (۱۹۶۳)، توماس اسکاف (۱۹۸۴)، کی اریکسون

\* Apollo Rwomiremire، مربی ارشد جامعه‌شناسی، گروه جامعه‌شناسی دانشگاه سوازیلند.

(۱۹۶۴)، جان کیتسوس (۱۹۶۲)، ادوین اسکار (۱۹۷۱)، کن پلامر (۱۹۷۹)، و افراد دیگر نام برد.

از دیدگاه قائلان به نظریه برچسب، ارتکاب عمل انحرافی یا مجرمانه، به آن اندازه که نفیس وارد ساختن برچسب رسمی ناشی از آن اهمیت دارد، مهم نیست. این نظریه پردازان تمایل چندانی به بیان خصیصه‌های منحرف ندارند. آن‌ها به بیان چگونگی وارد شدن چنین ممیزه‌ها و برچسب‌هایی نظیر سرقت، هم‌جنس‌بازی، امراض روانی و اعتیاد به مواد مخدر بر افراد، و آثار آن بر رفتار آینده آنان عنایت دارند. بنابراین، اینان توجه ویژه‌ای به کنش متقابل بین منحرف و جامعه، به خصوص کنش متقابل منحرف در مقابل مراجع رسمی جامعه - نظیر عوامل کنترل اجتماعی - مبدول داشته‌اند (کلینارد و می‌یر، ۱۹۸۹: ص ۹۳).

بکر (۱۹۷۳: ص ۹) می‌گوید منحرف فردی است که برچسب «منحرف»، به گونه‌ای مؤثر او را در برگرفته است. او ضمناً تأکید می‌کند که ایراد برچسب‌ها بر افراد و گروه‌ها یکسان و متحدالشکل نیست. بسیاری از مردم رفتاری انحرافی یا کیفری مرتکب می‌شوند؛ اما چون بزه ارتکابی آن‌ها کشف نمی‌شود و برچسب مجرمیت بر آنان وارد نمی‌گردد، نه خود خویشتن را بزه‌کار می‌شمارند و نه جامعه آن‌ها را مجرم می‌داند.

اریکسون نیز با تأکید بر این نکته، اظهار می‌دارد: از بین تمامی کسانی که در نوشیدن شراب زیاده روی می‌کنند، به بعضی از آن‌ها الکلی اطلاق می‌شود و بقیه این عنوان را ندارند... بعضی از افرادی که رفتار غیر عادی دارند، به بیمارستان‌ها سپرده می‌شوند و بقیه آزادند... و جامعه با خط مشی خود، در قانون‌مندی‌سازی بسیاری از رفتارهای جزئی بین آنانی که در صلح و آرامش زندگی می‌کنند، نیز تفاوت ایجاد می‌کند (۱۹۶۲: ص ۳۰۸).

اعمال معینی، کمابیش تنها به خاطر این که به طبقات پایین جامعه مربوط است، انحرافی و کیفری شناخته می‌شود. مثلاً کشیدن ماری جوانا، که غالباً با مجرمیت و فقر اجتماعی همراه است، جرم‌انگاری آن بیشتر مد نظر قرار می‌گیرد؛ در حالی که مصرف سیگار که آثار زیان‌آوری دارد، جرم محسوب نمی‌شود؛ تنها به این سبب که این عمل به طبقات متوسط یا بالایی جامعه مربوط می‌شود. بنابراین، فراگرد ایراد

برچسب با در نظر گرفتن شخصیت اجتماعی برچسب زنده و برچسب خورنده،  
علائق و ارزش‌های متفاوتی به خود می‌گیرد.

اگر ساختار نژادی کشور افریقای جنوبی را مد نظر قرار دهیم، فراگرد ایراد  
برچسب، فراگردی سیاسی و دارای اهمیتی ویژه خواهد بود. در این کشور،  
برچسب‌زندگان کسانی هستند که قدرت انجام دادن چنین عملی و ایراد  
برچسب‌ها و تعیین ضمانت‌اجراه‌های مناسب به وقت ضرورت را در اختیار دارند؛  
مثلاً صاحبان قدرت سیاسی و دست‌اندرکاران امور شهری، قضات، وکلا و نیروی  
پلیس. از لحاظ سیاسی، برچسب‌زدن اعمال حاکمیت سیاسی جامعه نیز محسوب  
می‌گردد.

آنچه انحراف را به وجود می‌آورد، تعریف انتزاعی طبقه حاکم از آن است. یعنی  
ملاک‌های سازگاری و ناسازگاری افراد، ارزش‌های مورد قبول برچسب‌زندگان  
صاحب قدرت در جامعه است. بر اساس نظریه کارل مارکس، این طبقه حاکم  
برچسب‌زن - که مالکیت ابزار تولید را نیز در دست دارد - همان اقلیت جامعه،  
یعنی کاپیتالیست‌ها و بورژواها هستند. ارزش‌های جامعه تحت سلطه آنها نیز  
همان‌هایی است که مورد نظر آنان است و در ساختارهای اقتصادی، فرهنگی و  
سیاسی تجلی می‌یابد و به تغذیه و تقویت ایدئولوژی آنها می‌انجامد.

از نظر تربیت‌یافتگان مکتب مارکس، باورهای حاکم در هر جامعه، در خدمت  
طبقه حاکم صاحب سلطه است. آنان بر این عقیده‌اند که «قوانین حاکی از اجماع،  
معتبر و باارزش نیست؛ بلکه این انعکاسی از ایدئولوژی طبقه حاکم است که در  
خدمت مشروعیت بخشیدن به اعمال قدرت طبقه حاکم قرار دارد. از این رو،  
وفاداری عام و کل افراد جامعه به قوانین، نمایی از فکر و زیرکی غلط و دروغین  
طبقه‌ای است؛ چراکه در عمل، این قوانین تنها به نفع اقلیت حاکم است»  
(هارالاموس و هلد، ۱۹۸۱: ص ۴۴۲). این اظهار نظر، بر افریقای جنوبی - که  
جامعه‌ای طبقه‌بندی است، و طبقه‌بندی اجتماعی در آن، بر تفاوت‌های نژادی و  
اخلاقی استوار است - کاملاً قابل انطباق است. برچسب‌های بی‌شماری که دولت  
آپارتاید به کار می‌گیرد، اساساً چنان طراحی شده است که به افزایش منافع اجتماعی  
اقتصادی طبقه حاکم که عموماً سفیدپوستند، می‌انجامد.

یکی از نتایج عمده برچسب زدن، تبدیل کجروی اولیه به کجروی ثانویه، از طریق نوعی فراگرد «ارتقا بخشی» است. در توضیح این مطلب، مثالی ذکر می‌کنیم: پسر بچه‌گر سنه‌ای اقدام به دزدی می‌کند؛ اگر این فرد دستگیر شود، چه بسا ممکن است او را دزد یا منحرف بنامند و این امر منجر به طرد او از سوی همسالان، همسایگان و اعضای خانواده‌اش بگردد. بعد از این نیز ممکن است محاکمه، و بعد از محکومیت، به زندان ویژه نوجوانان فرستاده شود؛ لذا بعد از رهایی از زندان نیز ممکن است، به سبب این برچسب رسمی انحراف یا مجرمیت، دیگر در مدرسه خویش جایی نداشته باشد. در نتیجه، او دوباره به دزدی روی می‌آورد، و این بار از نوع شدیدتر آن؛ نظیر سرقت مسلحانه یا دزدی از منازل مسکونی و در نهایت نیز ممکن است این فرد، در گروه دزدانی وارد شود که خود نوعی خرده فرهنگ را تشکیل می‌دهند. او آن‌ها را در این برچسب، شریک خود می‌بیند، نسبت به آن‌ها تعلق خاطر پیدا می‌کند و به حمایت آن‌ها بسیار نیازمند خواهد بود. بکر همه آنانی را که برچسب «منحرف» برایشان بار شده، دارای نوعی خصیصه مشترک می‌داند. او می‌گوید: همه آن‌ها «... در این برچسب و تجربه تلخ برچسب بیگانه خوردن، شریکند» (رایبنگتون و وینبرگ، ۱۹۷۱: ص ۱۸۸).

با برچسب زدن به مردم، آنان را بیگانه می‌نامیم؛ و از این پس یک فراگرد بدنام کردن، به جریان می‌افتد. این واقعیت است که انسان برچسب خورده، بیگانه نام می‌گیرد، و طبق چنین تلقی‌ای با او رفتار می‌شود - از ظاهر زندان‌ها، بیمارستان‌های روانی، مراکز اصلاح و بازپروری پیداست. در هر کشور، هنگام عبور از کنار یک زندان که حداکثر مسائل امنیتی در آن رعایت شده، هر رهگذر به آسانی می‌تواند سیم خاردار و دیوارهای بلند زندان را مشاهده کند و بادلهره و ترس، «جهان دیگر» را - که این جا سمبل آن است - به خاطر آورد. بسیاری از کسانی که پشت دیوارهای این زندان‌ها ناتوان و ضعیف می‌شوند، نه به این دلیل است که عملی بر خلاف تمامیت یک ملت مرتکب شده‌اند، بلکه تنها به این سبب گرفتار آمده‌اند که از اجرای اموری که منافع سیاسی و اقتصادی طبقه اقلیت و ثروتمند را تأمین می‌کرده، سرپیچی کرده‌اند.

به کار آمدن نظریه برچسب در تبیین انحراف، جرم و دیگر مسائل اجتماعی،

مانند نژادپرستی ناشی از امتیازات متعدد این نظریه بر دیگر نظریه‌هاست. نظریه پردازان این دیدگاه، همانند بسیاری از نظریه‌های دیگر، مشکلات اجتماعی را از تولیدات جامعه می‌شمارند؛ نه ناشی از افراد برجسب خورده. اینان ما را، به جای نظر کردن به برجسب خورده‌ها، به سمت کسانی توجه داده‌اند که این برجسب‌ها را وارد می‌سازند؛ همچنین به جای این که چرا چنین کاری می‌کنند، به شرایطی که بر اساس آن چنین عملی را انجام می‌دهند؛ و نیز به نتایج آن. این صاحب نظران، بر خصیصه‌های موروثی، زیست‌شناختی، فردی و حتی فرهنگی منحرفان چشم پوشیده‌اند؛ و در مقابل، باتکیه بر تعینات و عوامل اجتماعی انحراف، بر مطالعه و تحقیق ساختار اجتماعی و زمینه‌هایی که موجب ایراد برجسب‌ها می‌شود، متمرکز شده‌اند. از این رو، چنانچه بعداً ذکر خواهد شد، تغییر در تعریف برجسب و ریشه کن کردن منافی را که از برجسب زدن حاصل می‌آید، به عنوان راه حل مسئله تعارض و انحراف توصیه می‌کنند.

## ۲. خاستگاه‌ها و ماهیت برجسب زنی در افریقای جنوبی

برای این که دریابیم در افریقای جنوبی چه کسی برجسب زننده و چه کسی برجسب خورنده است، باید به تاریخ و خصیصه ساختار نژادی این کشور، که اساس تعارض و خشونت است، بنگریم. بدیهی است کشور مورد نظر، چندین دهه است که بر اساس رنگ پوست افراد مرز بندی شده است؛ و در آن، نژادپرستی به نوعی شیوه زندگی بدل شده است. به گفته بتیل<sup>۱</sup>: «در میان تمامی جوامع چند نژادی معاصر، افریقای جنوبی از جمله پیچیده‌ترین آن‌هاست؛ و به نحو انعطاف ناپذیری، بر مبنای نژاد طبقه بندی شده است... و کشوری است که بیشترین دل مشغولی را به تقابلات درونی و تعارضات دارد» (۱۹۶۹: ص ۳۳). با وجود این که افریقای جنوبی جامعه‌ای مدرن است، اما همچنان در چنگال نظامی طبقاتی قرار دارد که بر طوماری بلند از قوانین تبعیض‌آمیز مبتنی است؛ قوانینی که پنج میلیون سفیدپوست را از سی میلیون سیاه‌متمايز ساخته، و مالکیت بخش اعظم زمین‌ها،

اداره دولت، و کنترل اقتصاد جامعه را برای اقلیت سفید پوست تضمین می‌کند. اما این وضعیت، چگونه بروز کرده است؟

در سال ۱۶۵۲ جان وان ریپیک و گروهی از ساکنان هلند به دماغه امیدنیک وارد شدند. نخستین ارتباط آنان با افریقاییان با قبایل «خوبی خوبی»<sup>۱</sup> و سان<sup>۲</sup> («هوتنتوها»<sup>۳</sup> و «بوشمن‌ها»<sup>۴</sup>) در شبه جزیره دماغه بود. اینان کسانی بودند که سرزمین‌ها و دام‌های خویش را، بر اثر مواجهه با قدرت نظامی برتر متجاوزان، از دست داده بودند. بعضی از آنان کشته، و بعضی دیگر به بیگاری در مزارع برده شده، و عده‌ای نیز از دیار خویش رانده شده بودند؛ و سال‌های بعد نیز، به عنوان برده، از افریقای غربی و هند شرقی به آن‌جا آورده شدند.

سلسله بوئر<sup>۵</sup> از راه تجاوز و توسعه سرزمین‌های خویش، باخونریزی‌های فراوان - که بر اثر دفاع افریقاییان از اموال خویش به وقوع پیوست - به این منطقه نفوذ کردند. در سال ۱۸۰۶ انگلیسی‌ها دماغه را از دست هلندی‌ها خارج کردند و فزونی ترور، جنایت و سببیت بین سیاهان و سفید پوستان، تا آغاز قرن بیستم تداوم یافت؛ عملیات ترور و وحشتی که از سوی اقلیتی از سفید پوستان تا بن دندان مسلح، علیه اکثریت سیاه پوست بی سلاح صورت می‌پذیرفت، از ویژگی‌های این خشونت بود؛ وضعیتی که تا به امروز نیز ادامه دارد.

در اواخر نیمه دوم قرن نوزدهم، ذخایر زیرزمینی بی شماری، نظیر طلا، الماس و آهن کشف شد. لذا علاوه بر نیاز به نیروی کار سیاه پوست، برای به کارگیری در مزارع سفید پوستان، وجود مبالغ قابل توجه پول و نیروی کار گسترده‌ای نیز، برای استخراج معادن ضرورت یافت. این ثروت‌های زیرزمینی تازه کشف شده نیز، همانند زمین‌ها، تماماً به مالکیت استعمارگران و مهاجرانی در آمد که از طریق برده‌داری، بیگاری کشیدن از کارگران و خط مشی‌ها و اعمال گوناگون دیگر، کارگران سیاه پوست را تحت سلطه خویش در آورده بودند.

در سال ۱۹۰۶ سرزمینی که امروزه افریقای جنوبی نامیده می‌شود، از چهار

1. Khoikhoi.  
3. Hottentots.  
5. the Boers.

2. San  
4. Bushmen.

منطقه تشکیل می‌شد: منطقه ناتال<sup>۱</sup> و دماغه امیدنیک که تحت حاکمیت بریتانیا قرار داشت، و ایالت آزاد اورنج<sup>۲</sup> و ترانسوال<sup>۳</sup> که تحت سلطه ورتریکرها<sup>۴</sup> بود. به دنبال جنگ انگلیسی‌ها و سلسله بوئر<sup>۵</sup> (سال ۱۸۹۹، ۱۹۰۳)، بریتانیا تا سال ۱۹۱۰ - که اتحادیه جنوب آفریقا پایه گذاری شد - بر تمامی سرزمین‌های چهارگانه حاکمیت یافت. اساسنامه این اتحادیه نیز، همین وضعیت را تا زمان بقای سروری سفید پوستان و ذلت سیاهان به رسمیت شناخت. بعد از تصویب قانون اراضی در سال ۱۹۱۳، آفریقاییان در اردوگاه‌ها<sup>۶</sup> اسکان یافتند. سال ۱۹۴۸ با تشکیل حزب ملی گرایان همراه بود. این حزب، باتکیه بر خط‌مشی سیاسی خویش - یعنی آپارتاید (تبعیض) - قدرتی نهادینه و قانونی به نژاد پرستی بخشید و در نتیجه، موجب سلطه بیشتر سفیدها بر سیاه پوستان، و بهره‌کشی فزون‌تر از آنان گردید. لذا سیاه پوستان به طور مؤثری بیگانه و رانده شده به شمار آمدند. «سفید پوستان، اعضای این نژاد (نژاد سیاه) را شخصیتی انسانی همانند خویش نمی‌دانستند؛ بلکه، آنان را مظهر یک نژاد بیگانه می‌شمردند، که بازترین خصوصیات فردی آن عبارت بود از: دین پایگی در عقل و دانش، فرودستی در استانداردهای لازم زندگی و اشتغال، تمایل ذاتی به خشونت و اعمال مجرمانه، رفتاری که بچه‌گانه و معمولاً مضحک است؛ و به طور خلاصه، نقطه مقابل تمام خصلت‌ها و ویژگی‌هایی که یک سفید پوست، هنگام تصور نژاد خویش، در ذهن تصور می‌کند» (مک کرو، ۱۹۷۸: ص ۷۸). حاکمان آفریقای جنوبی نیز، با تکیه بر این برداشت قوم‌مدارانه<sup>۷</sup> و بی‌اساس درباره سیاه پوستان، آنان را مستحق هر نوع فشار و رفتار بی‌شرمانه، از جمله برچسب‌های تحقیرآمیز، می‌شمردند.

قانون ثبت احوال<sup>۸</sup> مصوب ۱۹۵۰، جمعیت آفریقا را - بر اساس رنگ پوست و نژاد - به سه گروه تقسیم کرد: سفید، رنگین پوست و سیاه. بعدها طبقه‌بندی

1. Natal.

2. Orange Free State.

3. Transvaal.

5. Anglo-Boer War.

7. ethnocentric.

4. Voortrekkers.

6. reserves.

8. Population Registration Act.

جداگانه‌ای به نام «اسیایی» به آن اضافه شد. با این‌که سفیدپوستان، میزانی کمتر از ۲۰٪ کل جمعیت را تشکیل می‌دادند، ۸۷٪ آن سرزمین را در اختیار داشتند؛ و سیاهان، با عده‌ای قریب به ۸۰٪ کل جمعیت آن کشور، تنها در ۱۳٪ آن سرزمین گرد آمده بودند. بنابراین، در جمهوری افریقای جنوبی، سفیدپوستان از نوعی حاکمیت انحصاری بر هر دو قطب سرمایه و قدرت، برخوردار بودند. در چنین وضعیتی، به آسانی می‌توان دریافت که این سفیدپوستانند که برچسب می‌زنند. بنابراین، آنان همان اعضای طبقه حاکمند که معیارهای اخلاقی را از طریق فراگردهای استثمارگرانه سیاسی و اقتصادی به جامعه القا می‌کنند. بدین ترتیب، آپارتاید نتیجه دون‌پایگی‌ای است که از همان روزی که سیاه‌پوستان از سوی سفیدها به بردگی گرفته شدند و سرزمین و اموالشان به تاراج رفت، به آنان نسبت داده شد. آپارتاید از خشونت سر برآورد، و تا به امروز نیز بر خشونت استوار است. در این خصوص، نظریه برچسب از این لحاظ سودمند است که، هنگام بررسی برچسب‌زنندگان می‌توان تاریخچه نژاد پرستی و تبعیض، و روابط اجتماعی موجود میان برچسب‌زنندگان و برچسب‌خورندگان را نیز دریافت.

### ۳. مبانی منطقی و شرایط نظریه برچسب

مک کرون (۱۹۷۸) ضمن تحلیل پاسخ‌های ۲۵ دانش‌آموز پسر و دختر - به پرسشی که در خصوص تشریح نگرش آنان نسبت به جامعه سیاهان و دلایل این موضع‌گیری، از آنان به عمل آمده بود - به عواملی چند دست یافت که نگرش سفیدپوستان نسبت به سیاهان را شرطی می‌کرد:

یکم: همان عوامل تاریخی، که قبلاً بدان پرداختیم. او اظهار می‌دارد که از جمله این عوامل تاریخی، برخوردهای سفیدپوستان و سیاهان در گذشته است، که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. تفاسیر این برخوردها در کتاب‌های درسی و بین سنن رایج نیز، بر انجام گرفتن قتل‌عام‌های زنان، مردان و بچه‌های سفیدپوست بی‌گناه توسط سیاه‌پوستان خون‌آشام تأکید می‌کند.

دوم: مک کرون متذکر می‌شود که جهت‌گیری کنونی ساختار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی افریقای جنوبی، بدون استثنا، این است که لکه ننگ حقارت و دون‌پایگی



را بر پیشانی سیاه پوستان حک کند. سفید پوستان، از همان دوران کودکی فرا می‌گیرند که دربارهٔ هموطنان سیاه پوست خود این‌گونه بیندیشند که سیاه چیزی بیش از یک خدمتگزار برای سفید نیست؛ و تمامی کارهای پست و حقیر بر عهدهٔ اوست. دولت، مجلس، پلیس، دستگاه قضایی و ارتش نیز آنان را متقاعد و تشویق می‌کنند که با سیاه پوستان چنین رفتاری داشته باشند.

سوم: مک کرون، خود ادعا می‌کند که یک سیاه پوست، در زندگی روزمره، در سینمای سالن اجرای تئاتر نیز همواره برهم زندهٔ صلح و آرامش معرفی می‌شود؛ و برای یک کودک سفید پوست، وی کابوس انسان شرور است که ذهن و خاطر او را برای همیشه اشغال کرده است.

چهارم: عاملی «علمی نما»<sup>۱</sup> که سیاه پوستان بومی را، از لحاظ ذهنی، بچه و از نظر عقلی، عقب افتاده و فاقد حس مسئولیت پذیری می‌نمایاند.

پنجم: عواملی که باعث ایجاد حصراری به دور هر یک از گروه‌های نژادی، و مانع معاشرت صمیمی و تفاهم اجتماعی سیاهان و سفید پوستان می‌شود. نمونهٔ بارز این عوامل، قوانین نژاد پرستانه است، که تمامی ابعاد روابط سیاه پوستان و سفید پوستان را تنظیم می‌کنند.

جدای از تمامی این عوامل، مک کرون عوامل دیگری را نیز بر می‌شمارد که، به گفتهٔ او، به شکل ناخود آگاه و به طور خود به خودی، بر نگرش سفید پوستان نسبت به سیاهان اثر می‌گذارد. او مشاهده کرد که در هر نژاد، رنگ سیاه همراه با بدبختی، خطر، جادوگری، شرارت و گناه به حساب آمده است. افزون بر این، سنت عامیانه نیز یک سیاه پوست را هم‌سنگ با انسانی وحشی تلقی می‌کند که از محدودیت‌ها و قیودی که در زندگی سفید پوستان متمدن یافت می‌شود، به دور است. در میان خصایص سیاهان وحشی نیز، مهم‌ترین خصیصه، کشش جنسی فوق العاده و افراط آنان در این‌گونه تمتعات است.

تلاش سیاهان در تقلید، الگوگیری و تبعیت محض از شیوهٔ زندگی سفید پوستان نیز، موجب شد که برچسب‌های وارد شده از سوی سفید پوستان، موجه و

قابل قبول تلقی گردد. برای نمونه، در میان افریقاییان پوشیدن لباس های سه تکه بدون توجه به وضعیت آب و هوا و تکلم به زبان سفید پوستان با لهجه ای بدون اعوجاج، حتی برای کسانی که این زبان را نمی نهند، امری رایج و متداول است؛ البته گاه این افراد را «مردم مقلد» یا «سیاه پوستان سفید» نیز می نامند.

تحقیق مک کرون در به تصویر کشیدن اوضاع و احوال خاصی که پدیده برچسب زنی در افریقای جنوبی به وقوع می پیوندد، و به دنبال آن در تبیین علل برچسب زدن سفید پوستان به سیاهان تحقیقی بسیار مفید است. با وجود این، تحقیق مزبور تبیینی را در خصوص عوامل اقتصادی این پدیده، یا منافعی که سفید پوستان از وارد آوردن برچسب به سیاهان به دست می آورند، ارائه نمی دهد. البته در خصوص افریقای جنوبی، آشکار است که استعمار سیاه پوستان و وادار کردن آنان به کار در معادن و مزارع سفید پوستان و زندگی در اردوگاه ها، همواره مستلزم ضرورت برچسب زدن به این افراد و محدود کردن آزادی ایشان بوده، و پذیرفتن سیاهان به عنوان انسان هایی هم شأن و مساوی، و در نتیجه برداشتن برچسب از آنان نیز، نیازمند نوعی برابری در توزیع منابع بوده است.

### ۳-۱. پیامدهای برچسب زنی

چنان که گذشت، دیدگاه برچسب بر آن است که پدیده برچسب زدن به تحقق انحرافات و جرایم ثانویه و روزافزون منجر می شود؛ و این مدعا در خصوص افریقای جنوبی تا حدودی مقرون به صحت است. در جهان امروز، افریقای جنوبی تنها کشوری است که در آن فقط انسان های موافق با نژاد پرستی نهادینه و ستم مشروع، از موهبت احترام و پشتیبانی نهادهای سیاسی، دینی، قضایی، نظامی و فرهنگی برخوردارند. بدین ترتیب، از منظر تبیین های مبتنی بر نظریه برچسب، ذکر این نکته جالب توجه است که افریقای جنوبی بالاترین سطح جرایم را نیز داراست. بر اساس تحقیقی که در سال ۱۹۸۲ مؤسسه جرم شناسی دانشگاه دوربان صورت داد، سالانه دو میلیون بزه در این کشور گزارش می شد؛ و زندانیان آن دو برابر عدّه زندانیان ایالات متحده امریکا و شش برابر بیشتر از زندانیان بریتانیای کبیر بودند.

امروزه بر همگان آشکار است که جمعیت مجرمان جمهوری افریقای جنوبی را، تقریباً بدون استثنا، زندانیان سیاه‌پوست تشکیل می‌دهند. پذیرش مجرم بودن سیاهان از سوی سفیدپوستان نیز، در نگرش‌ها و کنش‌های سفیدپوستان و در هر دو سطح شخصی - خصوصی و عمومی - دولتی انعکاس یافته است؛ و در هر دو سطح، تدابیر احتیاطی امنیتی تماماً نسبت به سیاه‌پوستان اعمال می‌شود. به گفته مک کرون، «اگر ما بخواهیم خانه‌های خود را در مقابل سرقت حفاظت کنیم، این سیاه‌پوستانند که باید اقدامات احتیاطی خویش را، بدون استثنا، در خصوص آنان اعمال کنیم... با این‌که سربازان سیاه‌پوست را، در حال رژه در خیابان‌ها می‌بینیم مجرمان سفیدپوست - که قطعاً شماری از آنان وجود دارند - با فقدانشان شناخته می‌شوند؛ و یک انسان سفید هیچ‌گاه مجرم سفیدی را مشاهده نمی‌کند» (۱۹۷۸: ص ۷۷).

عمده تبیین این واقعیت را - که بسیاری از به اصطلاح مجرمان سیاه‌پوستانند - وضعیت اقتصادی گروه مقابل به دست می‌دهد. در وضعیتی شامل هر دو بعد فقر و رونق مفرط - مانند آنچه در افریقای جنوبی وجود دارد - نوعی تقابل بنیادی بروز می‌کند که موجب بروز تعارض بین غنی و فقیر می‌شود و فقرا در نزاع مشروعی که برای کسب سهم عادلانه خویش دارند، برچسب «تروریست»، «وحشی» و «کافر» می‌خورند. تبیین دیگر نیز این است که تمامی تبعیض‌های نظام سیاسی بر ضد سیاهان اعمال می‌شود؛ و به همین سبب، سیاه‌پوستان به سبب از تکاب خفیف‌ترین بزه مورد تعقیب و مجازات واقع می‌شوند؛ در حالی که مثلاً یک سفیدپوست حتی پس از قتل عمد یک سیاه‌پوست نیز، با استناد به اصل دفاع مشروع، از اتهام مبرا می‌شود، و مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.

## ۲-۳. مسئله خط مشی<sup>۱</sup>

برای حل مسئله تعارض نژادی و خشونت در افریقای جنوبی، دست‌کم دو رویکرد دیگر را می‌توان پذیرفت. از دید صاحبان نظریه برچسب، رویکرد اول در

1. policy question. Areas Act.

جهت تغییر توصیف‌های<sup>۱</sup> منفی است؛ و زدودن کامل برچسب‌ها، یا جایگزین کردن برچسب‌های قابل پذیرش تر به جای آن را شامل می‌شود. همچنین بدین معناست که در برابر سنن، ارزش‌ها و کنش‌های دیگر مردمان، مواضع محترمانه‌تری اتخاذ شود.

آپارتاید، به میزان قابل توجهی، بر توصیف‌ها و برچسب‌ها پایه‌ریزی شده است. قانون ثبت احوال برچسب‌های نژادی را تحمیل می‌کند و قانون مناطق گروهی<sup>۲</sup> برچسب‌های سکونتی را؛ قانون حفاظت از آسایش و رفاه<sup>۳</sup> مرزبندی‌هایی را در استفاده از امکانات عمومی ایجاد می‌کند؛ و قانون منع ازدواج‌های مختلط<sup>۴</sup> نیز، روابط جنسی را در مرزهای نژادی محدود می‌گرداند. بر این اساس، صاحبان نظریهٔ برچسب در ارائهٔ پیشنهاد خویش در خصوص تغییر توصیف‌ها، به عنوان راهی برای تقلیل آثار منفی برچسب‌زنی، واقع بین بوده‌اند. در مورد افریقای جنوبی این پیشنهاد، به معنای تغییر تمام توصیفاتی است که سیاهان را انسان‌هایی «دون پایه»، «بربر»، «احمق»، «مجرم»، «کمونست»، و غیره می‌شمارد. طرفداران این رویکرد نیز کسانی‌اند که امروزه با آپارتاید در تضاد هستند، و در پی ایجاد افریقای جنوبی متحد و توأم با صلح و آرامش‌اند.

رویکرد دوم، به از بین بردن منافع برچسب زدن توجه دارد؛ و برداشتن منافی که از طریق برچسب زدن تأمین می‌شود، یعنی از بین بردن منافی که ایجاد و ایراد برچسب‌های منفی را ضروری می‌نماید. بدین ترتیب، حذف از بین بردن منافع برچسب زنی، نه تنها به معنای نفی قوانین ظالمانه و زدودن برچسب‌های نژاد پرستانه از چهرهٔ قوانین است، بلکه این نکته را نیز در بر دارد که سفید پوستان از منافع اقتصادی، سیاسی و امنیتی‌ای که از آن برخوردارند، صرف نظر کنند. همچنین مستلزم آن است که سیاهان، رنگین پوستان و آسیایی‌ها، از سهم عادلانه‌ای در منابع، امکانات و خدمات برخوردار باشند؛ و این همان چیزی است که توده‌های مظلوم افریقای جنوبی برای آن می‌جنگند؛ و نیز دقیقاً همان چیزی است که نظام آپارتاید و

1. definitions.

2. Group.

3. Reservation of Separate Amenities Act.

4. Prohibition of Mixed Marriages Act.

برچسب‌های مرتبط با آن، منکر آن است. البته در طول دو سال گذشته، دولت افریقای جنوبی بیشتر قوانین آپارتاید را از بین برده است؛ با این حال، این اصطلاحات قانونی هیچ‌گونه تلاش معتناهی را در جهت تغییر ساختار قدرت سیاسی و اقتصادی به دنبال نداشته است.

#### ۴. نظریه برچسب: یک ارزیابی

نظریه برچسب کمک شایانی به فهم نکات زیر می‌کند: نخست این‌که، از نظر اجتماعی، انحراف - که جرم را نیز در برمی‌گیرد - چگونه به وجود می‌آید؛ و دوم این‌که، برچسب زدن تا چه حد می‌تواند بر برداشت برچسب خورندگان از خویش، و رفتار آتی آنان تأثیر بگذارد؛ و بر این اساس، در فهم ماهیت و آثار نژادپرستی در افریقای جنوبی کارآیی بسیاری دارد. همچنین در پرتو آرای این نظریه پردازان، امکان بررسی تاریخچه ساختار اجتماعی موجود، و اوضاع و احوالی که موجب توسعه آن شده، فراهم آمده است. همچنین به وضوح می‌توان دریافت که در یک حکومت آپارتاید چه کسی به چه افرادی برچسب وارد می‌کند؛ و چرا. البته مضمونی که این نوشتار، پیوسته متوجه آن بوده، همانا تعارض و خشونت در افریقای جنوبی است، که مشخصه گذشته و حال این کشور را می‌سازد؛ و نویسنده به جای این‌که در پی تبیین این خشونت بر حسب مبانی ژنتیک و فرهنگی باشد، توجه خویش را بر ساختار اجتماعی و همچنین نیروهای اقتصادی و سیاسی پرورش یافته در آن، متمرکز کرده است. البته نظریه برچسب، با وجود نقاط قوت خویش، برخی نارسایی‌ها را نیز دارد که در ذیل بیان می‌شود:

یکم: این نظریه گو این‌که تبیین قابل ملاحظه‌ای را از فرآیند تبدیل انحرافات اولیه به انحرافات ثانویه ارائه می‌کند، اما درباره این‌که چرا افراد خاصی از مردم - دست کم برای نخستین بار - مرتکب انحراف یا رفتارهای مجرمانه می‌شوند، ساکت است. بدین ترتیب، «کانون توجه این نظریه پردازان، چگونگی تدوین مقررات در اجتماع، و معنایی است که به رفتارهای نقض‌کننده این مقررات داده

می‌شود؛ نه ویژگی‌های ناشی از پیشینه جامعه و افراد، یا ترتیبات اجتماعی<sup>۱</sup> که منجر به رفتارهای ناقص قانون می‌شود» (کانکلین، ۱۹۸۴: ص ۱۱۵). به عبارت دیگر، این نظریه به خوبی به ساختار اجتماعی‌ای، که پدید آورنده قشر بندی‌ها، نابرابری‌ها و تعارض‌های اجتماعی است، توجه نکرده است.

دوم: به گفته این نظریه پردازان، برچسب زنی در نهایت فرآیندی سیاسی است؛ اما به هر صورت، چرا مردم به دیگران برچسب می‌زنند؟ سیاست فرآیندی است که تبیین می‌کند به چه کسی، در چه زمان، کجا، چگونه و چه برچسبی می‌خورد؟ در عین حال سیاست، به عنوان یک فرآیند تخصیص منابع، در واقع نوعی ضرورت اقتصادی است. بدین ترتیب، در تحلیل نهایی، برچسب زنی فرآیندی اقتصادی نیز خواهد بود؛ و مورد پژوهی<sup>۲</sup> حاضر در باب افریقای جنوبی نیز این نکته را ثابت کرده است. اما نظریه برچسب تا این حد فرا نمی‌رود؛ لذا برای این‌که مفاد آن با مورد افریقای جنوبی تناسب یابد، مضامین اقتصادی آن، باید با گستره بیشتری تبیین شود.

سوم: نظریه پردازان برچسب، بر این باورند که می‌توان از طریق تغییر توصیف‌ها و از بین بردن منافع برچسب زنی، از مشکلات آن کاست؛ اما به این نکته اشاره‌ای ندارند که چه کسانی باید این کار را انجام دهند؛ برچسب‌زنندگان از طریق خودکشی طبقاتی<sup>۳</sup> یا برچسب‌خورندگان، از طریق انقلابی خشونت‌بار. بنابراین، در این خصوص می‌توان ماهیت متعادل و محافظه‌کار «برچسب‌زنندگان» را دید. بر این اساس، نظریه برچسب، ظاهراً در تقابل با تبیین‌های مارکسیستی ناظر به استثمار اقتصادی و سلطه، و همچنین انقلاب پرولتاریایی پیشنهادی آنان است؛ که گمان می‌رفت به این پدیده خاتمه دهد.

چهارم: نظریه برچسب، تبیینی کافی و وافی در خصوص انحراف‌های پنهان و بدون برچسب ارائه نمی‌دهد. در این میان، دو دسته از منحرفان هستند که برچسب نمی‌خورند؛ نخست، کسانی که مرتکب جرم شده‌اند اما برچسب نمی‌خورند (مثلاً سفیدپوستانی که سیاهان را عمدتاً به قتل می‌رسانند)؛ دوم، دسته‌ای که مرتکب جرم

1. background characteristics.

2. social arrangements.

3. case study.

4. class suicide.

شده‌اند، اما جرم آنان کشف نشده است (مانند دزد سیاه یا سفیدپوستی که همراه با اموال مسروقه ناپدید می‌شود).

پنجم: به نظر می‌رسد که نظریهٔ مورد بحث - با مورد بحث قرار دادن انحراف، تنها به عنوان کنش‌هایی که ناقض قواعد و مقررات رسمی است - در واقع کنش‌هایی را نادیده می‌گیرد، که نمی‌توان آن را نقض هیچ یک از این قواعد حقوقی محسوب داشت؛ اما در عین حال، از لحاظ اخلاقی شنیع و مجرمانه است؛ برای نمونه، آپارتاید یا نژادپرستی نهادینه شده، پدیده‌ای است که تقریباً تمامی جوامع مدرن، بجز افریقای جنوبی آن را نفرت‌انگیز و مجرمانه تلقی می‌کنند، اما از دیدگاه نظریهٔ برجسب تنها کنش‌هایی را می‌توان مجرمانه تلقی کرد که قوانین آپارتاید را نقض کند. لذا تجاوزها و قتل‌عام‌های خونینی مانند وحشی‌گری‌های شارپ و بیل<sup>۱</sup> (۱۹۶۰)، سوتو<sup>۲</sup> (۱۹۷۶) و بوی پاتونگ<sup>۳</sup> (۱۹۹۲) - که دولت افریقای جنوبی در مورد سیاه‌پوستان مرتکب شد - جرم محسوب نمی‌شود؛ زیرا این اعمال نقض هیچ یک از قوانین و مقررات این کشور نیست.

## فهرست منابع

1. Becker H.S. 1973; *outsiders: studies in the sociology of Deviance*; new york: Free press.
2. Beteille A. 1969; *social Inequality*; London: Penguin Books Limited.
3. Blumer H. 1969; *Symbolic Interactionism*; Englewood Cliffs (NY): prentice-Hall.
4. Clinard M.B; Meier R.F. 1989; *Sociology of Deviant Behavior*; New York: Holt Rinehart & Winston Inc.
5. Conklin J. 1984; *Sociology: An Introduction*; New York: Macmillan & Company.
6. Erriksen K.T. 1962; *Notes on the Sociology of Deviance*; Social Problems; 9: pp. 307-314.
7. Garfinkel H. 1967; *Studies in Ethnomethodology*; Englewood Cliffs (NY): Prentice - Hall.
8. Goffman E. 1963; *Asylums*; New York: Doubleday/anchor.

1. Sharpeville.

2. Sweto.

3. Boipatong.

9. Haralambos M., Heald. 1983; *Sociology: Themes and Perspectives*; London: University Tutorial Press.
10. International Defence and Aid for South Africa in Co - operation with the United Nations Center Against Apartheid. 1983; *Apartheid: the facts*.
11. Kitsue J.I 1962; *Societal Reaction to Deviant Behaviour: Problems of Theory and Method*; Social Problems; 9: pp.247-256.
12. Lemert E.M. 1951; *Social Psychology*; New York: McGraw - Hill.
13. Lemert E.M. 1972; *Human Deviance, Social Problems and Social Control*; Englewood Cliffs (NY): Prentice - Hall.
14. Levy S.C. 1981; *Labelling: The social Worker's Responsibility*; Social Casework: 62: 6.
15. McCaghy C.H. 1976; *Deviant Behaviour*; New York: Macmillan & Company.
16. McCrone I.D. 1978; *Psychological Factors Affecting the Attitude of White to Black in South Africa* In: Lever H.; *Readings in South African Society*; Cape Town: Jonathan ball.
17. Mugubane B. 1979; *The Political Economy of Race And Class in South Africa*; New York: Monthly Review Press.
18. Plummer K. 1979; *Misunderstanding Labelling Perspectives*; In: Downes D., Rock P.(Eds); *Deviant Interpretations*; Oxford: Martin Robertson; pp.85-121.
19. Quinny R. 1979; *Criminology: Analysis and Critique of Crime in America*; Boston: Little Brown.
20. Reid Y.S. 1979; *Crime and Ciminology*; New York: Holt Rinchart & Winston Inc.
21. Rubington E., Weiberg 1971; *Deviance: The Interactionist Perspective*; New York: Macmillan.
22. Scheff T.J. 1984; *Being Mentally Ill*; Chicago: Aldine.
23. Schur E.M. 1971; *Labelling Deviant Behaviour*; New York: Harper and Row.
24. Schutz A. 1967; *The Phenomenology of the Social World*; Evanston(IL): Northwestern University Press.